



ایران در دوران معاصر

علی مردان‌خان و هجوم افغان‌ها به ایران

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۷ آذر ۱۳۹۳ | ۱۴ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

پس از هجوم افغان‌ها به ایران، علی‌مردان‌خان والی با این‌که مورد بی‌مهری شاه و در زندان کرمان به سر می‌برد همین‌که از زندان آزاد شد با عجله به کمک پایتخت شتافت و در نبرد گلناباد به اتفاق سپاهیان خود شرکت کرد. کروسینسکی، وی را بزرگ‌ترین سرکرده آن زمان در ایران می‌شمارد. او در میسره سپاه ایران جای داشت و با این‌که یکی از برادرانش در میدان نبرد شهید شد به هیچ‌وجه تحت تأثیر احساسات برادری یا بیم از بروز یک فاجعه بزرگ‌تر برای شخص خودش قرار نگرفت و همچ

پارسیان دژ / ایران در دوران معاصر

پس از هجوم افغان‌ها به ایران، علی‌مردان‌خان والی با این‌که مورد بی‌مهری شاه و در زندان کرمان به سر می‌برد همین‌که از زندان آزاد شد با عجله به کمک پایتخت شتافت و در نبرد گلناباد به اتفاق سپاهیان خود شرکت کرد. کروسینسکی، وی را بزرگ‌ترین سرکرده آن زمان در ایران می‌شمارد.

او در میسر سپاه ایران جای داشت و با این‌که یکی از برادرانش در میدان نبرد شهید شد به هیچ‌وجه تحت تأثیر احساسات برادری یا بیم از بروز یک فاجعه بزرگ‌تر برای شخص خودش قرار نگرفت و همچنان دلیرانه شمشیر زد و نبرد را ادامه داد.

از رویدادهای مهم و جالب، شرکت دو دختر خان لر بود که دوش‌به‌دوش پدر وطن‌پرست خود با شجاعت و دلیری هر چه تمام‌تر می‌جنگیدند، ولی از بخت بد دودمان صفویه، چنین دلایری در حین کشاکش نبرد به سختی زخم برداشت به‌طوری‌که دستش از کار باز ماند و دوستدارانش او را از میدان به‌در بردند، در همان لحظات قوای ایران هم دچار شکست شده بود. والی لر هنگامی‌که دور از نبرد به هوش آمد ادامه مبارزه را بدون نتیجه و در شرایطی که پیش آمده بود خود را نیازمند افراد تازه‌نفس دید لذا با همان حالت زخم‌داری، شتابان به لرستان برگشت و توانست تعدادی نفرات جنگ دیده گرد آورد. آن‌ها در خوانسار بدو پیوستند و آن‌گاه به گلناباد رفتند.

لکهارت می‌نویسد: علی‌مردان‌خان از گلپایگان نامه‌ای به سران بختیاری نوشت، موقعیت حساس و باریک کشور را به تفصیل شرح داد و از آن‌ها مصرّاً طلب یاری کرد، ولی متأسفانه سرداران ایلات لر بزرگ در چنان فضایی تاری نخواستند اندک درخششی از خود ابراز دارند و مختصر نور امیدی در دل‌های مضطرب و نگران مردمی که می‌رفت و وطنشان از نعمت استقلال، آن هم توسط مشتی مردم نیمه‌وحشی چپاول‌گر از بین برود بتابند و پیشنهاد برادر همسایه را رد کردند. بیش‌تر سران برجسته غرب در آن وقت تصوّر می‌کردند که می‌توان مستقیماً با افغان‌ها وارد جنگ شد و آن‌ها را تارومار کرد و هر یک می‌خواستند این افتخار را نصیب خود سازند. هیچ‌کس تصوّر نمی‌کرد جغد شوم انقراض آن‌چنان بر کاخ رفیع سلاطین بزرگ صفویه بال و پر گسترده باشد که در اندک مدّت و با مختصر فشار از سوی دشمن آن ستون عظیم استقلال و عظمت از بیخ و بن واژگون گردد. قاسم‌خان بختیاری با دوازده هزار نفر از قوای خویش بر محمود افغان حمله برد، اما دچار شکست گردید و از میدان به در رفت.

از قضای آسمانی در چنین موسم سرنوشت ساز، شاه‌وردی‌خان، برادر جنگاور علی‌مردان‌خان - که خود را در حکومت لرستان رقیب برادر می‌دانست - برای این‌که دور از حوزه فعالیت علی‌مردان‌خان مصدر خدمتی شده و بدان وسیله منزلت بیشتری به دست آورده باشد نیمی از لشکریان لرستان را با خود یک‌دل کرده از یک سمت بدون سنجش مقدار و ارزش کار و میزان استعداد بر لشکریان دشمن تاخت و سخت به جنگ پرداخت و با این اقدام بی‌مطالعه میان نیروهای لر شکافی عمیق پدید آمد و همین شکاف شکست هر دو قسمت اردوهای لرستان را در پی داشت.

علی‌مردان‌خان - که موقعیت را بسیار ناگوار و خود را مستأصل می‌دید - ضمن یک عریضه، از حضور شاه درخواست کرد که فرمانده مدافعان شهر اصفهان سید محمدخان مشعشع والی خوزستان را که در خفا با افغان‌ها سر و سری دارد و به آن‌ها دل بسته است از آن سمت خطیر دور سازد و فرزند ارشد خود را به خاطر اطمینان خاطر و دل‌گرمی

مردم لرستان نزد او گسیل دارد تا در رکاب شاهزاده به لرستان برود و با يك "لچك گردان" نه تنها لرستان بلکه کلیه عشایر غرب ایران را به حرکت به سوی اصفهان و نجات پایتخت ایران وادار سازد.

هرگاه پادشاه نگون بخت که از هر جهت اختیار خود را از دست داده و تابع نظریات اطرافیان یا در انتظار فرجی غیبی و آسمانی نشسته بود به این اندیشه ژرف توجه کرده بود، اوضاع به کلی برمیگشت و این ننگ برای ابد بر دامن دلاوران ایران نمی ماند. ولی شاه که دستور حرکت طهماسب میرزا را صادر کرد، نگفت نزد علی مردان خان برود و فقط منظورش این بود که سومین فرزندش از مهلکه نجات یابد، به همین جهت شاهزاده صفوی به جای این که به لرستان برود، راه شمال را در پیش گرفت و این هم از بخت بد دودمانی بود که سرنوشت آن ها را بدان جا که خود می خواست سوق می داد.



کروسینسکی می نویسد: «اگر طهماسب میرزا از عقل سلیم بی بهره نبود به محض رسیدن به محل امن می بایستی سعی کند به قوی ترین طرفدار پدرش در خارج از اصفهان بپیوندد و از آن جا که گرچی ها از مساعدت با ایرانی ها خودداری کرده بودند می بایستی به علی مردان خان که در واقع مایل به همکاری با او بود ملحق گردد.

اگرچه طهماسب میرزا شخص لایقی نبود، ولی همکاریش با والی لرستان موجب تقویت روحیه سربازانش می‌شد، اما طهماسب که مانند پدر راه غلط را در پیش می‌گرفت به جای این که به علی‌مردان خان بپیوندد از کاشان عازم قزوین شد و پس از رسیدن به این شهر از روی بی‌میلی اقدام به جمع‌آوری سرباز کرد و به زودی به لهو و لعب پرداخت و با این تفصیل امید نجات پایتخت از میان رفت.»

پس از سقوط شاه‌سلطان حسین، افغان‌ها بر ایران تسلط یافتند و در حکومت اشرف برابر یک قرارداد در دوازده ماده که با دولت عثمانی بسته شد، نواحی کرمانشاه، همدان، سنندج، نهاوند، لرستان، مراغه، خوی، تبریز، ابهر و طارم را اشرف به حکومت عثمانی واگذار کرد، لکن مردم این شهرها به مقاومت و ایستادگی پرداختند.

سبحان‌وردی‌خان فرزند حکمران همدان با مبارزات نامنظم خود عرصه را بر دشمن اشغالگر تنگ کرد و نیروهای افغان را به ستوه آورد.

لکهارت می‌نویسد: «با این که هیچ قسمتی از لرستان در عهدنامه تقسیم ایران با ترک‌ها واگذار نشده بود ولی احمدپاشا یک سال بعد از تصرف همدان قوایی برای اشغال لرستان فرستاد. علی‌مردان خان فرمانده ایرانی چنان که دیدیم مردی دلیر و وطن‌پرست بود ولی می‌دانست که با پانزده هزار سرباز نمی‌تواند در برابر دشمن نیرومند پایداری کند؛ ناچار با تعدادی از یاران خود به قسمت دیگر لرستان رفت و از آن‌جا به عربستان (خوزستان) رفت.»

در این‌جا تناقض نوشته‌های دو نویسنده تاریخ آن ایام چشمگیر است؛ زیرا اولی ولایت لرستان را جزو قرارداد، نام برده و واگذاری آن را به دولت عثمانی تأیید کرده، لکن لکهارت این نظر را رد کرده است و لرستان را برکنار نوشته است، از طرفی در کتاب انقراض صفویه می‌نویسد: «که چون یارای درگیری با قوای عثمانی را نداشت با عده‌ای از یاران به قسمت دیگری از خاک لرستان رفت و از آن‌جا رهسپار عربستان شد.» در صورتی که کروسینسکی حرکت علی‌مردان‌خان را به منظور انحراف نقشه‌های جنگی خصم قلمداد کرده و این اقدام را سفری جنگی با نیروهای عثمانی در بغداد دانسته و آن را موجب نجات این قسمت از خاک ایران دانسته است. در این میان نوشته‌ی لکهارت را شاعر، محقق و دانشمند معروف، شیخ محمدعلی حزین لاهیجی تأیید می‌کند، لکن نویسنده‌ی تاریخ عالم‌آرای نادری نوشته‌ی، کروسینسکی را که به شرح آن نیز خواهیم پرداخت.

به هر حال پس از آن که همدان تسلیم شد، فرمانده کل قوای عثمانی متوجه شد که غلبه بر لرستان کاری است بس دشوار و والی لرستان کسی نیست که بتوان نبرد با او را سهل و آسان پایان داد به همین جهت در تقویت سپاه خود کوشید و تجهیزات کافی فراهم آورده با انبوه لشکریان به سوی لرستان حرکت کرد. علی‌مردان‌خان والی لرستان از این لشکرکشی مطلع و او نیز به تجهیز قوا پرداخته تا حدی توانست نفراتی گرد آورد. (تعداد آن‌ها را تا پانزده هزار تن نوشته‌اند.)

والی کاردیده و مدبر، فرمان ویران کردن دژهای بین راه و کوچاندن ایلات مسیر قوای دشمن را صادر کرد و چون متوجه کثرت نیرو و تجهیزات دشمن شد به جای رویارویی که نتیجه‌اش کشته شدن عده‌ای از نیروهای اندک‌ش بود برای این که توجه فرمانده عثمانی را منحرف و از ادامه پیشروی منصرف کند با تمام قدرت بر بغداد حمله کرد.

نویسنده‌ی عالم‌آرای نادری می‌نویسد: «هجوم علی‌مردان‌خان به بغداد موجب نجات این قسمت از خاک ایران گردید و خدمت والی لرستان از هر نظر قابل تحسین بود. بروجرد نیز با این‌که از سوی قوای عثمانی تصرف شده بود مع‌ذلك ساکنانش نیروهای خصم را عقب راندند و این مردم سرانجام در یک نبرد تن‌به‌تن شکست خوردند. در چنین هنگامه‌ای خاک میهن عزیز ما لگد کوب سُم ستوران ترک و افغان شده بود.»

میرزا محمدعلی حزین لاهیجی، شاعر معروف سبک هندی، از پایتخت گریخته بود و در خرّم‌آباد خدمت علی‌مردان‌خان به سر می‌برد. وی درباره رویدادهای آن زمان این‌گونه می‌نویسد: «در این وقت امیرالامرای آن ملک علی‌مردان‌خان ابن حسین‌خان فیلی از خانه‌زادان و امرای بزرگ دودمان علیّه صفوی بود. او با من موّدت و الفتی خاص داشت و الحق از مستعدان و شجاعان روزگار بود. در آن قضایا و حوادث که رخ نمود خواهش تدارک و علاج در خاطر داشت و با وجود کثرت لشکر بنا بر اسباب عایقه که ذکر آن‌ها طول دارد مصدر اثری نتوانست شد و توفیق خدمتی نمایان نیافت.»

سپس ادامه می‌دهد: «مجملاً در خرّم‌آباد بوم که آتش فتنه رومیه در آن حدود اشتعال داشت و گاهی تاخت و تاز لشکریان ایشان به نواحی آن بلده می‌رسید. علی‌مردان‌خان امیرالامرای مذکور را به خاطر رسید که چون محاربه با رومیه در این وقت کاری بزرگ است آنسب به صلاح حال این‌که به طرفی از آن مملکت که جبال صعب‌المسالك است با جمعیتی انبوه رفته، بلده خرّم‌آباد و نواحی آن‌را که قریب لشکرگاه رومی است خالی و خراب افکند و با این عزیمت با سپاه و دیگر متعلّقان حرکت کرده به اقصای آن مملکت رفت و امیرحسین‌بیگ سلیورزی را که از امرای آن قوم بود در شهر گذاشت که عامه را کوچانیده و قلعه را خراب کرده به او بپیوندند.

سکنه شهر در اضطراب افتادند و اکثر ایشان را طاقت حرکت نبود و از دهشت رومیه اطمینان هم نداشتند و فزع قیامت برخاست. امیرحسین‌بیگ مذکور، به منزل من آمد و مردم شهر نیز جمع آمدند و از هرگونه گفت‌وگو در میان گذاشتند. من حرکت مردم را بیرون از قدرت مردم دیدم و خرابی آن شهر را که رشک گلستان ارم بود و خلّقی عظیم را خراب‌تر از آن به دست خود نمودن و عجز اطفال و عیال ایشان را سر به صحرای هلاکت دادن نپسندیدم و امیر مزبور را اشارت به ماندن و حراست خود و مردم را دلالت و تحریص به اتفاق و سامان یراق و پاس حرم و مردانگی نمودم. سخنان من مؤثّر و مقبول افتاد و با هم عهد و پیمان کرده هر کس سلاح و یراق حرب بر خود آراست و در آن کوشش تمام نموده طرق عبور دشمن را به قدر مقدور مسدود و در حصار و منافذ شهر را مستحکم ساخته به لوازم آن پرداختند و آن مقدار ایشان تشجیع و تحریص کردم که بی وقوفان ایشان به اندک روزی به استعمال اسلحه ماهر و چنان دلیر شدند که با سپاهی گران اگر روی می‌داد کارزار می‌کردند و مردم آرام گرفته شهر به معموری اوّل گرایید و خود هم اکثر شب‌ها با ایشان در پاسداری و روزها در سواری موافقت می‌کردم.

جماعت رومیه چون به استعداد مردم واقف شد و نام کثرت‌الوس فیلی و صعوبت مسالك آن مملکت و وجود حاکمی مانند امیرالامرا نام‌آور مذکور در میان ایشان بلند آوازی داشت، اندیشناک شدند و دیگر متعرّض آن حدود نگشته و به سایر اطراف پرداختند. امیرالامرای مذکور چون دید که مردم شهر به جای خود ماندند مکرّر ایشان را تحذیر کرد و کسی بدان التفات ننمود و پس از شش ماه که در کوهستان محنت بسیار کشیده بود خود نیز به شهر آمد و آن رای را مستحسن شمرد.»

محمدعلي حزين، در مراجعت از شوشتر به لرستان، اوضاع را دگرگونه ديده و به همان صورت تشریح نموده چنين مي‌نويسد: «مجملاً از شوشتر، باز به لرستان فيلي در آمدم و بيمار به شهر خرّم‌آباد رسيدم و چنان مريض بودم که آوازه رسيدن احمد پاشا سردار لشکر روم به آن شهر شهرت گرفت. اندک مايه مردمي که بودند راه فرار پيش گرفته به کوهستان‌هاي صعب رفتند و تنها من با چند خدمتکار در آن شهر بوديم که سردار با لشکر بي‌حساب روميه در رسيده و فرود آمدند و من تنها در آن شهر ماندن را صلاح ندیده به ميانه لشکر روم درآمده اقامت کردم.

سردار چند کس از مردم آن‌جا را پس از چندي به دست آورده نويد عاطفت داد و اندک مايه مردمي جمع آمده از روميه کسي را در آن‌جا حاکم گذارده مراجعت کرد و با همان لشکر موافقت کرده به کرمانشاه رسيدم».

لکهارت مي‌نويسد: «بهتر بود شاه‌زاده به علي‌مردان‌خان فيلي حامي باوفا و رهبر نظامي لايق خود پناه مي‌برد و در واقع وقتي در ژوئن 1722 از اصفهان گريخت مي‌بايست چنين کاري کرده باشد»

اين نويسنده در ادامه مي‌گويد: «در آغاز جنگ علي‌مردان‌خان به جناح راست افغان‌ها حمله برده بود ...، زنبورکچي‌ها از لشکر افغان‌ها دست به شلیک زده عده‌ي زيادي از ايراني‌ها را به خاک هلاکت انداختند. برادر علي‌مردان‌خان در آن روز کشته شد و خود او هم زخمي شد. آتش دشمنان چنان شديد و تلفات به قدری بود که سربازان عشايير ناچار به عقب‌نشيني شدند و فرمانده زخمي خود را نيز با خود بردند.»

در جاي ديگر مي‌نويسد: «شخص اخير (علي‌مردان‌خان) که در جنگ زخمي شده بود سربازانش او را مستقيماً به منزل خود بردند و به اصفهان نيامدند.»

لکهارت درباره نامي والي لرستان توضيحات بيش‌تري داده، مي‌نويسد: «چند روز بعد خبر رسيد که علي‌مردان‌خان والي لرستان به گلپايگان رسيده است و شاه، نامه‌اي از علي‌مردان‌خان دريافت داشت که در آن از والي عربستان [(خوزستان)] شکايت کرده و نوشته بود که اين شخص مدّت‌ها بدون اين‌که کاري انجام دهد حقوق گزاف مي‌گيرد سپس تقاضا کرده بود که به جاي او فرمانده کل قوا گردد. شاه سلطان‌حسين که هميشه پند بدخواهان را به سمع قبول اصغاء مي‌کرد در اين قضيه نظرات ميرزا رحيم‌خان حکيم‌باشي را که از دوستان نزديک والي عربستان بود پذيرفت و در نتيجه تقاضاي علي‌مردان‌خان را رد کرد و مانع از فعاليت‌هاي خيانت‌آمیز والي عربستان نشد.»

در نامه‌اي ديگر علي‌مردان‌خان تقاضا کرده بود به نفع برادرش از سلطنت کناره‌گيري کند و نوشته بود: در اين وقت که کشور گرفتار دشواري‌ها و مخاطرات بسيار مي‌باشد صلاح در آن است که عباس‌ميرزا بر تخت بنشيند. آن‌گاه تقاضا کرده بود که شاه يك تن از فرزندان خود را به عنوان فرمانده قواي امدادي تعيين کند. در پايان متذکر شده بود که شاه به جز نصايح حکيم‌باشي و مُلاباشي حرف کسي را نمي‌پذيرد، در صورتي‌که هر دو از نفوذ و قدرت خود سوءاستفاده کرده و اشخاص بي‌گناه را از کارها بر انداختند. شاه تقاضاي علي‌مردان‌خان را در مورد استعفائي خود پذيرفت، ولي شايد در اثر درخواست ثانوي او بود که در شب 7 و 8 ژوئن 1722 (شعبان 1134 ق.) / خرداد 1101 ش.) فرزند سوم خود طهماسب‌ميرزا را با جمعي از شهر بيرون فرستاد.

هجوم علي‌مردان‌خان به بغداد موجب شد تا ترکان عثماني با شتاب خاک لرستان را تخلیه و به کرمانشاه و همدان

نقل مکان کنند. والی لرستان با درایت خاص خود بزرگ‌ترین خدمت را در حساس‌ترین موقعیت به غرب کشور ایران بنماید و روحیه مردان زیرسلاح را تقویت کند. این سردار پس از ظهور نادر به جهان‌گشای افشار پیوست.

منابع:

1. سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، بازنویسی سیدجواد طباطبایی، ص 75، ذیل صفحه‌ی 156. (و)
2. لارنس لکه‌هارت، انقراض صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه‌ی مصطفی‌قلی عماد، ص 158. (و)
3. لَچَک: دستمال بزرگی است که بانوان به گرده می‌پیچند و یا بر سر می‌بندند. این لچک را در مواقع بسیار حساس و دشوار و هنگامی که خطری خطیر از سوی دشمنی نیرومند متوجه گردد سران طوایف و ایلات با خود برداشته میان مردم می‌گردانند و منادی فریاد می‌زند: که هان ای مردم وضع بدین‌صورت است برخیزید و بسیج شوید. هر کسی هر حربه‌ای که دارد با خود بردارد. در فلان روز و فلان موضع حاضر باشد. با شنیدن این ندا و دیدن لچک هرگاه کسی در خانه بماند زن‌ها لچک خود را باز کرده و به گرده‌اش می‌اندازند و با این عمل می‌رسانند که او از این به بعد جزء مرده‌ها نیست و به جای شال و کلاهی، لچک زنان بر اندامش برانده‌تر و مناسب‌تر است. بارها دیده شده که در این هنگام دستجات عشایر با ساز و سرنا و دهل‌های متعدد آن‌چنان بر دشمن هجوم برده‌اند که او روزگار خود را گم کرده و جز فرار چاره‌ای نداشته است. (نگارنده)
3. کروسینسکی، راهب یسوعی از 18 سال پیش از یورش افغان‌ها در اصفهان به سر می‌برد و پس از سقوط اصفهان در سال 1725 م. این شهر را ترک کرد و به قسطنطنیه رفت. ص 176. (و)
4. لارنس لکه‌هارت، انقراض صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص 117. (و)
5. محمدکاظم، عالم‌آرای نادری، مسکو، 1962، جلد اول، ص 456. (و)
6. دیوان حزین لاهیجی به ضمیمه‌ی تاریخ و سفرنامه حزین با تصحیح و مقابله بیژن ترقی، 1350، ص 41. (و)
7. انقراض صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص 126. (و) 21. همان، ص 168.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «علی مردان‌خان و هجوم افغان‌ها به ایران»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1592/pdf/علی-مردان-خان-و-هجوم-افغان-ها-به-۱۳۹۳.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵